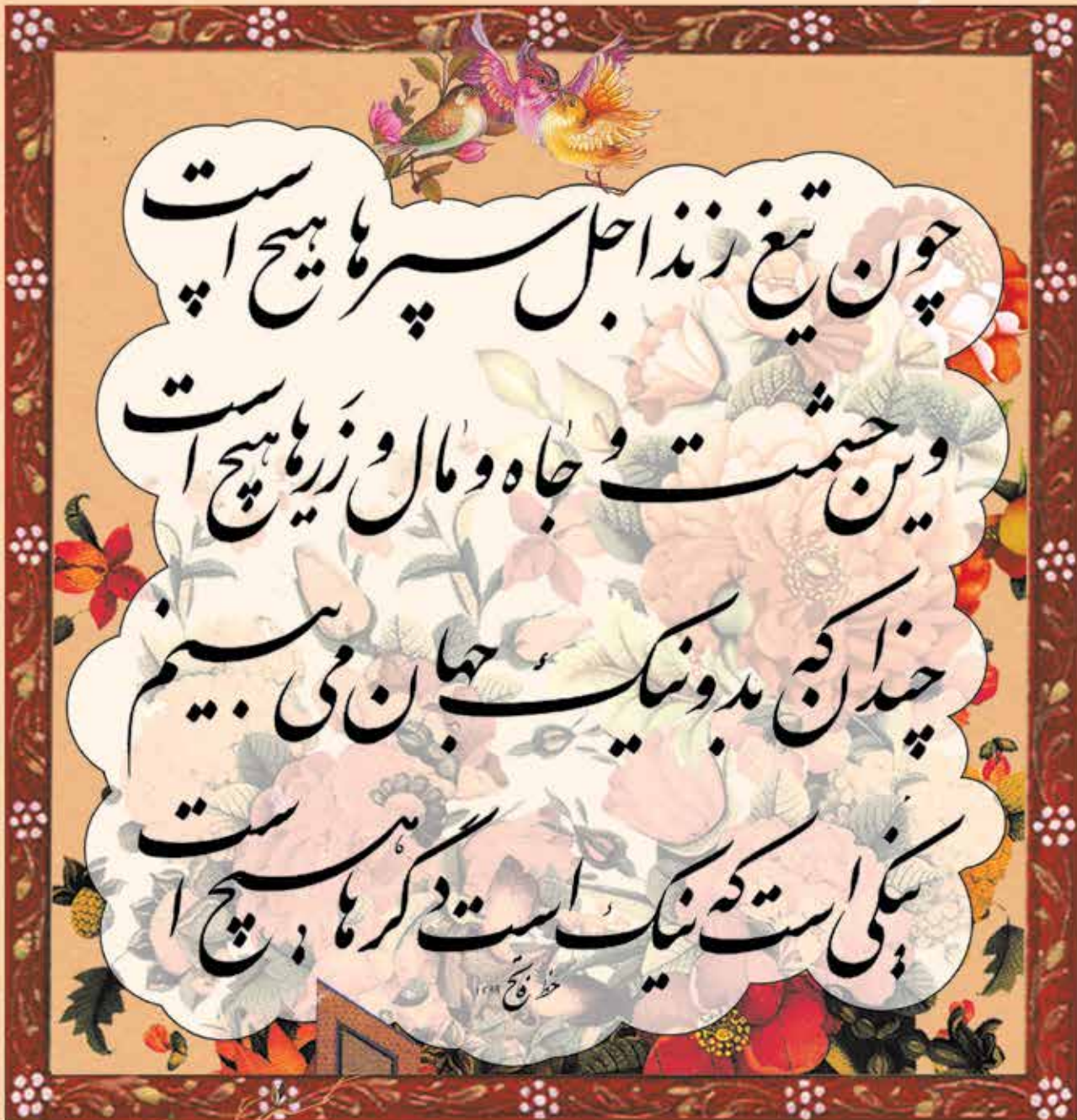


ویژه نامه ای برای بزرگداشت

مشاق

ضمیمه زبان و ادبیات فارسی روزنامه اصفهان زیبا - شماره چهارم - دی ماه ۱۳۹۹

کمال اسماعیل



اصفهان زیبا

این شهر بیش از این‌ها قدمت دارد. قسمتی از حافظه تاریخی این شهر مربوط به ادبای این شهر است؛ نویسندگان و شاعران بزرگی که در این شهر به دنیا آمدند و از دنیا رفتند. کمال اسماعیل یکی از این شاعران است؛ شاعری که تالانتان بخواهد از اصفهان گفته است. به اصفهان افتخار کرده و گاهی هم از آن رنجیده است. گاهی عاشق آن شده و گاهی متنفر؛ درست مثل همه ما که روزی عاشق اصفهانیم و روزی دیگر از این شهر عجیب غریب هزار افسانه متفرد می‌شویم؛ ولی باز هم رهایش نمی‌کنیم. اگر دیوان کمال را باز کنید، از ظرایف طبع او بهره‌مند و با شخصیتی نازک خیال و بسیار حساس روبه‌رو خواهید شد که به تمام حوادث پیرامون خودش واکنش نشان می‌داد. هفتم دی ماه را روز کمال اسماعیل نام‌گذاری کرده‌اند. به همین مناسبت تلاش کردیم ادای دینی به این شاعر مهجور و پراحساس کنیم؛ شاید که اندکی در شناخت او قدم برداشته باشیم.

شاعری به این بزرگی و با این قدرت شاعری چرا این قدر گمنام و مهجور؟! از هر سو که بنگرید، این شاعر در مهجوری به سر می‌برد؛ از آرامگاهش بگیرد تا حتی چاپ مجدد دیوانش؛ اما چرا او این قدر گمنام است؟ اگر شیرازی‌ها این قدر به شعرای خود می‌نازند که البته حق هم دارند، اگر خراسانی‌ها این قدر به زبان و تاریخچه ادبی خود افتخار می‌کنند که افتخارشان بجاست، پس چرا اصفهانی‌ها این قدر به بزرگان خود بی‌اعتنا هستند و در حقشان جفا می‌کنند؟ مزار کمال اسماعیل در گوشه‌ای از اصفهان در خرابی و تاریکی به سر می‌برد. بسیاری از کنارش رد می‌شوند؛ درحالی‌که حتی نمی‌دانند از کنار مقبره چه شخصی عبور می‌کنند و عده‌ای هم که اسم او را به واسطه وجود خیابانی در شهر می‌شناسند، حتی یکی از شعرهای او را نخوانده‌اند؛ دیگر چه برسد به اینکه بدانند این شاعر حمله مغول را به این شهر به چشم خود دیده و چه وصف‌هایی که از این حمله نکرده است! اصفهان را اغلب با دوران صفویه می‌شناسند؛ اما تاریخ

اصفهان جلوه کمال، جمال و جلال است



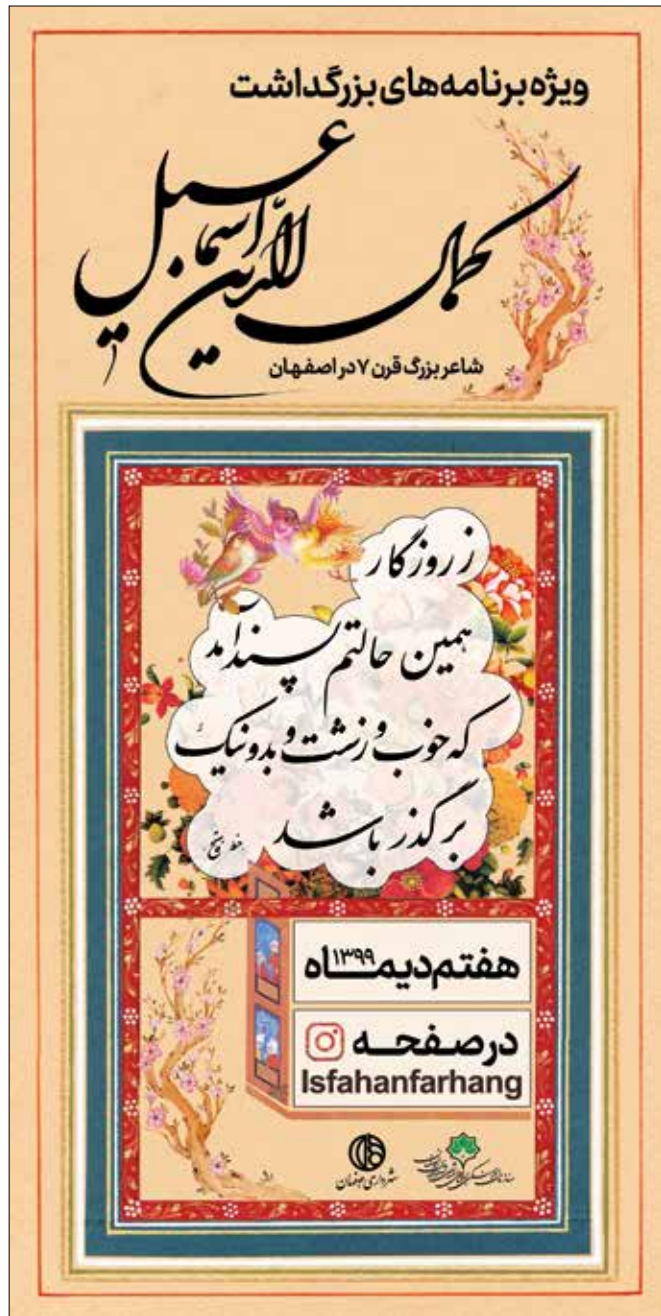
محمد عیدی

رئیس سازمان فرهنگی
اجتماعی و ورزشی
شهرداری اصفهان

بنابر نقل مستندی از استاد عباس اقبال آشتیانی در مقاله معتبر و مستندی که ایشان به خامه تحریر مرقوم فرمودند تاریخ کشته شدن کمال الدین اسماعیل بن محمد عبدالرزاق اصفهانی دوم جمادی الثانی ۶۳۵ هجری قمری است و از آن حیث که ملاک تقویم ما شمسی است، این تاریخ برابر ۷ دی ماه ۱۰۶۶ ه. ش. است. از آنجا که نیاز داریم سرمایه‌های نمادین را به خود و جهانیان بشناسانیم، لایحه‌ای تنظیم و به شورا تقدیم و این روز را سوی شورای محترم شهراصفهان به روز کمال شهره شد. اما در باب کمال دو مطلب قابل عرض است: مطلب نخست را این‌گونه بیان می‌کنم که همواره اصفهان با سه مؤلفه شناخته می‌شود: «اصفهان جلوه کمال، جمال و جلال است»، کمال و جلال که همان پدر و پسر هستند و جلال، استاد جلال الدین همایی است. هرچند دلالت بر شکوه و زیبایی هنر اصفهان را هم دارد. وقتی کمال این سان برای اصفهان مهم است حیفاست که مهجور باشد.

و اما مطلب دوم: ما در تاریخ بعد از درخشش دین مبین اسلام، چند سبک ادبی داریم: سبک خراسانی که دوره شکوه آن از قرن دوم تا چهارم و پنجم ه. ق. است و طلایه‌دار آن رودکی است؛ سبک عراقی که شاعران شاخصی چون حضرت حافظ و سعدی دارد؛ اما دو جلوه بزرگ این سبک، اصفهانی هستند که کمتر به آن‌ها پرداخته شده است: کمال الدین اسماعیل و پدرش جمال الدین عبدالرزاق. ضمن اینکه کمال آخرین قصیده‌سرای بزرگ ایران است و مدیحه‌سرای بزرگی نیز محسوب می‌شود. او ضمن ملاحه بودن معانی بسیار دقیق و ظریفی در قالب شعرهای حکمی و اندرزگونه‌اش دارد و غزل‌های ناب هم سروده است. کمال الدین آن قدر در سبک عراقی شهره می‌شود و مقام والایی پیدا می‌کند که خلاق المعانی نام می‌گیرد. از آن حیث که معانی بسیار ظریف و لطیفی در غزل‌ها و قصیده‌ها آورده و بایسته است به چنین شخصیتی بیش از پیش پرداخته شود. او از جمله بزرگان حکمت در گذشته و در زمره چکامه‌سرایان برتر ما محسوب می‌شود.

از طرفی، کمال الدین اسماعیل در قصیده‌اش از رکن‌الدین مسعود از خاندان آل صاعد و از محمد خوارزمشاه مدح گفته که نشان درک او از آن زمان است؛ همچنین درباره حمله مغول (بنابر سال فوت او در ۶۱۶) ویران‌کننده‌ترین رخداد آن دوره سخن گفته است. ایشان شاهد تمام خلجانات پیش و پس از حمله مغول تا استقرار ایلخانان (یعنی ورود هلاکوخان به ایران) بوده و این از این باب است که روایتگر



احوال اصفهان و مردم اصفهان در این بازه زمانی، یعنی از خوارزمشاهیان تا آغاز ایلخانان، بوده است. اشعار او نشانگر این وقایع بوده و قصیده هم این ظرفیت را به او می‌داده که تمام و کمال حسش را بروز دهد. البته با وجود اینکه غزل محدودیت‌های خاص خود را دارد و درباره حس و حال شخصی شاعر است، ولی کمال آن قدر مهارت داشته که در غزل‌های او نیز زندگی زیسته و محیط بیرونی‌اش کاملاً مشهود

است. چنین روایت می‌شود که او پس از حمله مغول به زاویه نشست و خرقة درویشان پوشید و از شهر دور شد و مردم هدایا به او می‌دادند تا بچه مغولی تیری افکند و به چاهی نشست و مغولان به هدایا و امانات رسیدند و او را کشتند. در زمان حمله مغولان یکی از واکنش‌های هنرمندان اهل قلم در برابر سفاکان اهل شمشیر، پنهان‌بردن به زاویه نشینی بود. این رفتار نوعی واکنش منفی تلقی می‌شد تا بتوانند با این

تهاجم همه‌گیر مغولان تا زمان غازان خان و محمد اولجایتو، که طبع خشن و تهاجمی‌شان فروکش می‌کند، کنار بیایند. درحقیقت امانت‌دار فرهنگ ایران می‌شوند. آن‌ها تنها از طریق روی آوردن به زاویه توانستند از این فرهنگ پاسداری کنند و تبدیل شوند به خازن گنج گهر. با این اوصاف به نظر نمی‌رسد که کمال الدین اسماعیل در حالی که زاویه نشینی و امانت‌داری فرهنگ را گزیده باشد به شمشیر مغول به قتل رسیده باشد. همان‌گونه که از فحوای کلامش برمی‌آید، کمال الدین اسماعیل منتقد بسیار جسور و شجاعی است. از جامعه خود و اهل شمشیری که مملکت اسلامی را عرصه تاراج و غارت خود کردند، به نظر می‌آید مغولان به همین دلیل و به خصوص با اقبالی که مردم به او کرده بودند، قصد جان او کردند. او بدان پایه می‌رسد که شاعری ظریف و خلاق چون حضرت حافظ می‌کوشد برای اثبات سخنش دلیل از کمال بیورد. متأسفانه ما به این دلفینه ارزشمند در گستره فرهنگی دنیای زبان فارسی توجه نکردیم و این ظلمی بوده که بستر زبان به واسطه غفلت ما متحمل این موضوع شده است. هرکدام از این بزرگان که نمود پیدا کنند رکن رکنی هستند برای بالندگی زبان پارسی در جغرافیایی که نامش را جغرافیای فرهنگی فارسی زبانان می‌گذاریم و بعد هم اصفهان.

حافظ در غزلیاتش از کمال دلیل می‌آورد. این موضوع نشان می‌دهد که او کانون فرهنگی است و سخن او ملجأ افرادی چون حافظ و بیانگر این است که ما در این زمان باید به سرمایه‌های زبانی خود بیندیشیم؛ کما اینکه اصفهان خاستگاه‌ها و ظرفیت‌های ادبی بسیار بزرگی دارد؛ دست‌کم در سبک عراقی، اصفهانی یا هندی و بازگشت ادبی. متأسفانه ما به این حوزه‌ها کمتر توجه کردیم.

به نظر می‌رسد کاویدن کمال الدین اسماعیل و زندگی او الگوی خوبی است برای اینکه شاعری به مسئولیت‌های اجتماعی زمان خودش آگاهی داشته و این از فحوای شعر کمال عیان است. جسارت او آن قدر هست که نقدش را در پس و پشت استعارات بیان نمی‌کند و خیلی مششع است و این را باید قدر دانست و هرچه قدر بتوانیم این سرمایه‌های نمادین را به عنوان الگوهای اسطوره‌ای در شهر خودمان و در بستر جغرافیای فارسی زبانان برجسته کنیم، کمکی است برای اینکه آینده خودمان را بیشتر و بهتر روشن کنیم و بدانیم به کجا می‌خواهیم برسیم. کمال ارزش این را دارد تا الگویی برای مدیریت فرهنگی دنیای جهانی شده امروز باشد.

دوست / مکارم تو از آن ترک جام و ساغر کرد. در این دوران کشورگشایی‌های بسیاری انجام می‌گیرد که همگی با درایت امیرمظفرالدین به پیروزی می‌انجامد: «به وصف تیغ تو چون برگماشتم فکرت / کمال حدت او فکرت مبتثر کرد». در این زمان کشور از نظر آبادانی رو به توسعه و پیشرفت رفته و مساجد و مدارس زیادی در سراسر کشور ساخته می‌شود. کشور از نظر اقتصادی رو به بهبودی بوده و حاکم وقت به احسان، بخشش و دریادگی مشهور بوده: «چو داد رایت احسان بدست همت تو / همه ممالک

دل‌ها تو را مسخر کرد- ز بخشش تو فرماند بحر با لب خشک / چو در مقام سخا کلک تو زبان تر کرد- ایادی تو ز انعام‌های گوناگون / مراد اهل معانی همه میسر کرد» در این قصیده ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دوران کمال الدین اسماعیل تا حدودی نشان داده شده است و شاعر از وضعیت خوب آن احساس رضایت و خشنودی دارد و حاکم زمانه‌اش را دعاگوست: **همین شرف ز جهان بس بود دعاگو را** **که مدح شاه جهان نقش روی دفتر کرد**

دعاگوی امیر جهان

می‌کرد. کمال الدین به حاکم وقتش ارادت خاصی داشته و او را همچون اسکندر کبیر با علم و درایت می‌دانسته: «به علم و فضل کسی کو برابری تو جست / چنان بود که کسی سنگ و زر برابر کرد». امیرمظفرالدین مؤمن و درستکار بوده، به همین سبب در دوران حکومتش حرام‌خواری و فساد کم می‌شود: «حرام‌خواره و غمناز ناداری

یکی از قصاید کمال الدین اسماعیل با این مطلع شروع می‌شود: «به حکمتی که خدای جهان مقدر کرد / ملک مظفر دین را بحق مظفر کرد» در این قصیده، شاعر به مدح امیر مظفرالدین محمدبن مبارز می‌پردازد و از او به نیکی یاد می‌کند. امیر مظفرالدین محمد، سرسلسله آل مظفر بود که بر نواحی جنوب ایران حکومت



آزاده قریشی

نویسنده



علی اصغر باباصفاری

استاد زبان
و ادبیات فارسی
دانشگاه اصفهان

می‌پردازد که البته این ستایش‌ها هم جواب نمی‌دهد و توجه پادشاهان را جلب نمی‌کند و دست خالی از دربار آن‌ها برمی‌گردد.

یکی از ویژگی‌های شعر کمال، التزام و آوردن اشعار با ردیف‌های دشوار است؛ برای نمونه، قصیده‌ای در دیوان کمال با ردیف برف هست که این قصیده بسیار درخور توجه است:

**هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف
گویی که لقمه‌ای است زمین در دهان برف
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است
اجرام کوه‌هاست نهان در میان برف**

این قصیده با ردیف برف واقعا شاهکار ادبی به شمار می‌رود که نشان از تسلط او به شعر و شاعری دارد. در اشعار کمال شعرهایی با ردیف‌های دشوار و به اصطلاح با ردیف‌های اسمی نسبتا زیاد دیده می‌شود.

در دیوان کمال بیش از ۶۰۰ رباعی وجود دارد که او در این قالب هم بسیار توانا بوده است. قطعه‌های او به لحاظ موضوع بیشتر شامل مسائل فردی و شخصی اوست که عمدتا تقاضاها و درخواست‌هایی است که از بزرگان و هم‌دوره‌های خود داشته است.

نکته قابل تأمل دیگر مرثیه‌های کمال است که عمدتا در قالب قصیده سروده شده و در این زمینه هم کمال استادانه شعر سروده و نشان داده در این زمینه هم شاعر توانمندی است و احساسات رقیق و لطیف دارد.

در مجموع، باید گفته شود آن‌گونه که باید و شاید، قدرو منزلت کمال در بین ادبای مادیده و شناخته نشده و این چهره بزرگ مغفول مانده است.

من در پایان مطلب خودم، نکته‌ای را لازم می‌دانم که بیان کنم: مرحوم استاد دکتر حسین بحرالعلومی بیش از ۵۰ سال پیش به تصحیح دیوان کمال‌الدین اسماعیل پرداخته و در این تصحیح درباره آرامگاه کمال می‌نویسد. تصویری هم از آرامگاه او ارائه می‌دهد که مقبره مخروبه‌ای است که دون شأن کمال است. در سال ۷۸ به همت شهرداری اصفهان در آنجا بازسازی صورت گرفت، ولی باز بنایی که برای آرامگاه کمال ساخته شده است در شأن کمال و مرتبه شاعری او به عنوان یکی از بزرگان و نامداران شعر و ادب اصفهان نیست.

گویا شهرداری اصفهان قصد دارد آرامگاهی برای او بنا کند (امیدوارم مقبره‌ای در خور او ساخته و به گونه‌ای طراحی شود که نماد شعر و شاعری در اصفهان قرار بگیرد و از این رهگذر حق او ادا شود).



افسانه دهگانه

دبیر مشاق

آن‌چنان معروف شد که بسیاری از شعرا به استقبال این قصیده رفتند. در این قصیده شاعر این‌گونه از اصفهان گفته است:

**نهاد بر طرف دیده شش سپروانگه
نگاه کرد به بازار اصفهان نرگس**

قصیده نرگس کمال با این همه زیبایی، نشان می‌دهد سبک عراقی که پراز این ظرافت‌هاست، در دوران کمال در اوج خود به سر می‌برده است. قاعدتا پس از کمال با این همه پختگی در شعر است که به حافظ شیرازی می‌رسیم. زیرا حافظ چون کسی است که روی شانه‌های شعری بزرگ پیش از خود ایستاده و از توانایی‌های آنان مدد گرفته است. زمانی دیوان کمال را برای تقالّ بازمی‌کردند و حالا دیوان حافظ را باز می‌کنند. چه قرابت زیبایی!

طلایه‌دار سبک عراقی



در توحید خداوند و ستایش پیامبر اکرم (ص) سروده است و چندین قصیده در نصیحت و موعظه دارد. کمال اسماعیل سنی‌مذهب است؛ ولی علاقه و ارادت بسیاری به خاندان پیامبر (ص) داشته است. کمال درباره واقعه کربلای سراید:

**چون محترم رسید و عاشورا
خنده بر لب حرم باید کرد
وزیبی ماتم حسین علی
گریه از ابرو ام باید کرد
لعنت دشمنانش باید گفت
دوستداری تمام باید کرد**

او در قصاید مختلف به ستایش امام علی، امام حسن، امام حسین و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) پرداخته که نشان‌دهنده ارادتش به خاندان پیامبر است. کمال اسماعیل در پی حمله مغولان به اصفهان، ظاهرا در سال ۶۳۵ هجری به دست آن‌ها به شهادت می‌رسد. آرامگاه او در محله جوباره اصفهان قرار دارد.

کمال به لحاظ شاعری، معانی دقیق، ظریف و باریک را در اشعارش آورده است، به آرایه‌های ادبی بسیار زیاد توجه دارد و سخن او قابل تأمل است. روحیه خود شاعر هم لطیف و حساس بوده و از شکوه‌هایی که در اشعارش دیده می‌شود، این روحیه آشکار می‌شود. کمال در دیوانش نشان می‌دهد که تلاش زیادی دارد که زندگی خود را از طریق همین شاعری بگذراند. به همین دلیل، به مدح و ستایش بسیاری از بزرگان

طب، نجوم، علوم دینی و اسلامی و فلسفه است. مجموعه این‌ها باعث شده شعر کمال از لحاظ معنایی بسیار قابل تأمل باشد که به این جهت به او خلاق معنایی گفته‌اند. شیوه شاعری او تأثیر بسیار زیادی بر دیگر شاعران برجای گذاشته و به استادی او اعتراف کرده‌اند. این سخن حافظ معروف هست که در دیوانش، بی‌تی را صراحتا از دیوان کمال اسماعیل آورده و اصطلاحا شعر کمال را تضمین کرده است که نشان از استادی کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی دارد:

**ور باورت نمی‌کند از بنده این حدیث
از گفته «کمال» دلیلی بیاورم
گر بکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم؟ آن دل کجا بزم؟**

بیت دوم از غزلی از کمال است که حافظ آن را در غزل خود تضمین کرده است. کمال یک شاعر قصیده‌سراسر و بیشتر سروده‌های او اشعار مدحی است که در ستایش بزرگان دوره خود سروده. دو خاندان معروف اصفهان در دوره کمال: آل خجند شافعی مذهب و آل صاعد حنفی‌مذهب بوده و باهم اختلاف داشتند. کمال سعی می‌کرده از اختلاف این دو به دور باشد و حاکمان هر دو خاندان را ستایش کرده است. علاوه بر این، کمال با بسیاری از شاعران هم‌دوره خود مشاعره داشته و شاعران دیگر هم او را مدح و ستایش کرده‌اند. از جمله این شاعران می‌توان به اثیرالدین اومانی و رکن‌الدین دعوبیدار قمی اشاره کرد. کمال علاوه بر این، قصایدی

کمال‌الدین اسماعیل بن ابومحمد عبدالله بن عبدالرزاق اصفهانی از شاعران بسیار معروف و برجسته ایران، در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. او یکی از چهار فرزند جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی بود که تاریخ تولدش مشخص نیست؛ اما حدس زده‌اند که ۵۶۸ هجری در اصفهان به دنیا آمده باشد.

این پدر و پسر هر دو در شعر و شاعری مشهور و معروف‌اند. عمده شهرت هر دو به سرودن قصیده است. پدر او، عبدالرزاق، از پایه‌گذاران سبک شعر سلجوقی (شاخه اصفهانی آن) به شمار می‌رود. در دوره سلجوقیان که در قرن ششم اوج دوره حکومت آن‌هاست، سه شاخه شعری وجود دارد: شاخه شاعران خراسان که ادامه سبک خراسانی است؛ شاخه شاعران آذربایجان، شاعرانی همچون خاقانی، نظامی، فلکی شروانی و شاخه شاعران اصفهان که برجسته‌ترین آن‌ها عبدالرزاق است. سبک شعری سلجوقی شاخه اصفهان از لحاظ شعری به سبک عراقی بسیار نزدیک است. این شیوه شاعری را که عبدالرزاق از بنیان‌گذارانش بود، اسماعیل هم ادامه می‌دهد و به‌عنوان یکی از شاعران مهم و برجسته سبک عراقی شناخته می‌شود. شعر کمال‌الدین اسماعیل، از جنبه‌های مختلف درخور توجه و تأمل است. او به خلاق معنایی معروف بوده و دلیل این لقب، وجود معانی پیچیده شعری و نیز احاطه کمال اسماعیل به علوم و فنون مختلف از جمله،

حافظ گمنام اصفهان

یکی را کند دو صد پاره

اگر هزار دعا این شاعر می‌کرد و هزار خواسته داشت، شاید یکی هم برآورده نمی‌شد؛ اما همین بیت به واقعیت تبدیل شد و پادشاهی خون‌خواره وارد این مملکت شد و در اصفهان جوی خون به راه انداخت؛ تاجایی که خود شاعر قربانی این حمله شد.

کمال مستقیم و غیرمستقیم از اصفهان بسیار گفته و برای آن شعر سروده است. قصیده معروف «نرگس» در مدح صدر سعید رکن‌الدین صاعد سروده شده است. کمال ستایشگر خانواده

اصفهان دوران کمال اسماعیل اصفهان نامانی و بیم و تفرقه و جدایی بوده است. در نهایت کشمکش‌های مذهبی حنفی و شافعی آن‌چنان طلاق کمال اسماعیل را طاق کرد که این قصیده را که درباره دعوی دو محله جوباره و دردشت هست سرود: «تا که دردشت هست و جوباره / نیست از کوشش و کشش چاره / ای خداوند هفت سیاره / پادشاهی فرست خون‌خواره / تا که "دردشت" را چو دشت کند / جوی خون راند او ز جوباره / عدد خلق (هردوشان) را بیفزاید / هر

صاعدیان بود. این خانواده رهبری حنفیان را در اصفهان برعهده داشت. این قصیده که ردیف شعری «نرگس» دارد، حتم دارم گوشه چشمی به بهار زیبایی اصفهان هم داشته است. مخصوصا اینکه شاعر حرف قافیه را «ان» انتخاب کرده که بتواند در بیته «اصفهان» عزیزش را هم بیاورد. مطلع این قصیده ازین قرار است:

**سزد که تاجور آید به بوستان نرگس
که هست برچمن باغ مرزبان نرگس**

در بین شعرای فارسی زبان، در انتخاب ردیف، همتایی برای کمال وجود ندارد. هرچه ردیف‌ها دشوارتر باشند و «اسم» باشند، سرودن شعر هم سخت‌تر می‌شود. حال شاعری به زبردستی کمال قصیده‌ای با این توصیف سروده که زبانزد شعرا و ادبا و مردم گشته است. «نرگس» کمال



مولود جوانمرد

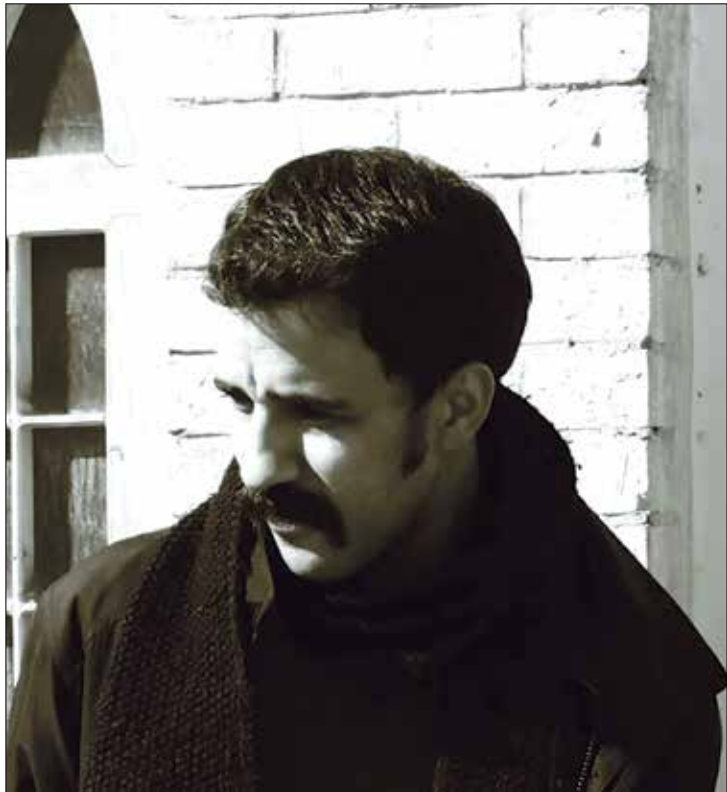
دانشجوی دکتری
زبان و ادبیات
فارسی



به نظر من قوت شعر کمال اسماعیل در رباعیات اوست و من جنگ‌های خطی و چاپ‌شده بسیاری دیدم که کمال اسماعیل اولین شاعری است که از او شعر آورده‌اند

اوج هنر شاعری کمال

گفت‌وگو با دکتر محمدرضا ضیاء در



بزرگ بعد از خودش مثل سعدی، مولوی و حافظ و حتی خیام که قبل از او بوده، ذکر شده است. به این نتیجه رسیدم که حق او بسیار پایمال شده است. چاپ بحرالعلومی بآنکه مشهور است که چاپ خوبی است، اشکالاتی دارد؛ از جمله اینکه اشعار نویافته در آن موجود نیست و همچنین نسخه‌ای را اساس کار خود قرار داده که به نظر من، ممکن است جعلی باشد و در موارد عدیده‌ای مغلوط و مغشوش است.

شما در بین صحبت‌هایتان به یک سؤال دیگر من هم پاسخ دادید، می‌خواستیم در خصوص اهمیت کمال‌الدین از شما بپرسیم، اینکه شعر کمال چه اهمیتی دارد؟ و چرا اصلا باید به کمال بپردازیم؟

متأسفانه رسمی بین محققان ما وجود دارد که می‌خواهند با تبلیغات، یک شاعر درجه سه را جا بیندازند. البته من عمیقاً اعتقاد دارم که به شعرای قدیم ما خیلی جفا شده است؛ یعنی ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که شعرایی که انگشت کوچک این شاعران قدیم هم نمی‌شوند، شهرتی به هم زده‌اند. هرچند این شهرت زودگذر خواهد بود، ولی وقتی که آدم می‌بیند این شاعران چه اشعار درجه یکی دارند و متأسفانه فراموش شده‌اند، دلش می‌سوزد. من هم از این جهت ناراحت بودم، اما نمی‌خواهم بگویم که کمال مثلاً در حد سعدی، مولانا و حافظ است. انصافاً این شاعر، شعر متوسط و ضعیف هم دارد. این را از استاد میرافضلی یاد گرفتیم که یک دیوان را تصحیح کرده و در مقدمه گفته بودند شاعر این دیوان، درجه دو هم نیست. حالا من هم نمی‌خواهم کمال را بیش از آنکه هست معرفی کنم. ولی نسبت به جایگاهی که دارد، معرفی نشده است، مثلاً نمونه‌اش را در مقدمه کتاب نشان داده‌ام که مردم اطلاع ندارند برخی از اشعاری که حفظ هستند، از کمال اسماعیل است؛ حتی مشهورترین رباعی حافظ از آن کمال‌الدین اسماعیل است:

**امشب ز غمت میان خون خواهم خفت
وز بستر عاقبت برون خواهم خفت
باور نکنی خیال خود را بفرست
تا در نگرده که بی‌تو چون خواهم خفت**
و آن شعر مشهور:
**گر خواجه ز بهر ما بدی گفت
ما چهره ز غم نمی‌خرائیم**

شعری سرگردان است، مثلاً اگر رباعی باشد، به خیام نسبت می‌دهیم. در این کتاب هم کلی رباعی آورده شده که متعلق به کمال‌الدین نیست، اما به خاطر چیرگی‌اش در رباعیات به او نسبت داده است.

**ما جز که ثنای او نگوئیم
تا هر دو دروغ گفته باشیم**

حتی من در جایی خواندم که این شعر را به نام دکتر شریعتی نوشته‌اند.

چه عاملی باعث شد شما غزلیات و رباعیات کمال اسماعیل را تصحیح کنید؟

به نظر من قوت شعر کمال اسماعیل، در رباعیات اوست و من جنگ‌های خطی و چاپ‌شده بسیاری دیدم که کمال اسماعیل اولین شاعری است که از او شعر آورده‌اند، مثل نزهت‌المجالس که سفینه بی‌نظیر شعری و اثر جمال خلیل شروانی است. جالب است که حوزه‌اش نزدیک کمال اسماعیل نیست؛ متعلق به شمال غرب ایران است، اما بیشترین رباعیات را از کمال اسماعیل ذکر کرده است. همچنین سفینه کهن رباعیات که در کتابخانه مرعشی موجود است، بسیاری از کمال اسماعیل شعر آورده. وقتی

به نظرم، اوج کار کمال در رباعیات اوست، به‌خصوص در رباعیات سبک خاصی دارد و مصداق خلاق‌المعانی کمال در همین رباعیات است. البته غزلیاتش قطعاً به قوت رباعیاتش نیست و آن قدر که در رباعیاتش شعر خوب وجود دارد در غزلیاتش نیست. دلیل دیگر این است که من حدود سیصد رباعی نویافته پیدا کردم و چند روز پیش که با دکتر شفیع کدکنی حرف می‌زدم، گفتند که یک رباعی نویافته از کمال پیدا کردن هم کار بسیار مهمی است، چه برسد به اینکه شما سیصد رباعی پیدا کرده‌اید.

چرا به تصحیح رباعیات و غزلیات پرداختید و قضایید را تصحیح نکردید؟

سبک‌شناسی

خود را غنی کرده است. درباره ردیف باید گفت که کمال‌الدین برای ردیف در اشعار خود اهمیت خاصی قائل بوده و در سطح بسیار گسترده‌ای از آن بهره جسته است. بخش عمده‌ای از ردیف در شعر کمال، ردیف فعلی است. میزان اشعار قافیه‌دار هم در دیوان او قابل توجه است. اما آنچه بیش از همه به صورت نوعی عادت ستیزی در شعر او دیده می‌شود، بهره‌گیری از ردیف‌های اسمی است.

خواندن برای آشنایان به عروض، هویدا نشود. غزل کمال ریتمی پویا و روان دارد و احساسات خود را به روشنی بیان می‌کند.

۲. موسیقی کناری: در غزل کمال یکی از مهم‌ترین عوامل موسیقی‌آفرین، قافیه و ردیف هستند. از میان تمامی ۱۶۰ غزل کمال، نزدیک به ۸۵ درصد آن مردّف و ۱۵ درصد باقی‌مانده نیز مقفی است که بیانگر این است که کمال با استفاده بیشتر از ردیف در غزل، موسیقی شعر

درونی و کناری تقسیم می‌شود.

۱. موسیقی بیرونی: وزن یا موسیقی بیرونی جایگاه ویژه‌ای در ذهن ادیبان و شعرپردازان دارد و آن را قوی‌ترین عامل رستخیز کلمات و بارزترین جلوه موسیقی شعر دانسته‌اند. بنابراین، وزن در زیبایی و دلنشینی شعر نقش مهمی ایفا می‌کند. کمال‌الدین شاعری رَمَل‌شراست که تقریباً یک سوم غزلیات خود را در این وزن سروده است، اما جدای از این اکثر اوزان به کار رفته، روان و خوش‌آهنگ هستند و به ندرت از اوزان سنگین استفاده شده است. بحور ناموزون و نامطبوع مشاهده نمی‌شود و به ندرت به غزلی بر می‌خوریم که با یک بار

سبک شاعری کمال در غزلیات، تحت چهار عنوان مضمون و محتوا، موسیقی، زبان و ساختار دستوری و مختصات ادبی قابل بررسی است.

*موسیقی

موسیقی شعر نتیجه هم‌آوایی و ریتم مناسب اجزای آن است که در محور هم‌نشینی زبان به وجود می‌آید. بازتابی از روحیه موسیقایی شاعر است و رمز و راز احساسات سرکش اوست. هماهنگی مضامین و اوزان، تسلط و وسعت دایره واژگان و الفاظ موزون، انتخاب ردیف و قافیه‌های فنی به موسیقی غزل کمال معنایی باشکوه بخشیده است که به سه عنوان بیرونی،

سال در رباعیات اوست

بازه تصحیح دیوان کمال اسماعیل



بهترین خیابان‌های این شهر را به نامش زده‌اند. ما شاعری مجهول‌تر و در زمینه‌هایی بدتر از باباطاهر نداریم و بسیاری از اشعارش بسیار ضعیف هستند، ولی بنایی که برای مقبره او درست کرده‌اند، ابهتی به باباطاهر داد که باعث شد در ذهن همه بماند، اما با مقبره کمال‌الدین مقایسه کنید. زمانی پاتوق معتادین شده بود. راه حلشان این بود که در مقبره او را ببندند که البته نادرست بود. من معتقدم به خصوص شهرداری اصفهان می‌تواند در تکریم کمال اسماعیل بکوشد. البته نام‌گذاری یک روز به نام کمال حرکت بسیار مبارکی است که انجام داده‌اند.

شما فرمودید یکی از دلایلی که باعث شد غزلیات و رباعیات را تصحیح کنید، این بود که نگاهی به زمانه داشتید که علاوه بر دانشگاہیان، مردم زمانه استفاده کنند. حالا فکر می‌کنید چه کاری باید از طرف انتشارات و خودتان انجام گیرد که به مردم شناسانده شود؟ کمی در باره چاپ دیوانتان صحبت می‌کنید؟

به نظر من، بهترین ناشران این حوزه این کتاب را چاپ کرده‌اند و هیچ کمک دولتی هم من برای این کار نگرفتم؛ حتی یک ریال. انتشارات سخن و انتشارات بنیاد موقوفات افشار این کار را انجام دادند. این ناشران هم خصوصی‌اند و وابسته به جایی نیستند. همین که در چنین روزگاری روی چنین کاری سرمایه‌گذاری می‌کنند، به اندازه کافی عجیب است. پولی که برای کاغذ چنین کتابی گذاشتند، اگر کاغذ می‌خریدند، مطمئناً بازگشت سرمایه‌شان بیشتر از چاپ کردن آن بود. قاعدتاً پس از این هم، نهادهای دولتی می‌توانند در زمینه شناساندن کمال نقش بسزایی داشته باشند.

چه انتظاری از نهادهای دولتی و مسئولان در این زمینه دارید؟

من انتظاری که دارم این است که برای مقبره کمال اسماعیل بنای درخوری بسازند و از مجسمه ساز متبحری بخواهند که مجسمه‌ای بسازد و در خیابان کمال اسماعیل بگذارند و در کنار این مجسمه لوحی بگذارند و به معرفی این شاعر بپردازند. مردم هم به صورت خودجوش به سوی خواندن اشعار این شاعر کشیده می‌شوند.

این‌ها همه نمونه‌هایی از این است که کمال چقدر خوانده می‌شده است. اصولاً نسخ قدیمی‌تر کمتر مانده است و بر این اساس، خیلی نمی‌توانیم داوری کنیم؛ به خصوص در حمله مغول و کشاکش روزگار، خیلی از نسخ خطی از بین رفته و ما شاهنامه را می‌دانیم که از ۱۰۰ سال بعدش خیلی خوانده می‌شده است، ولی نسخه‌هایی که ما از شاهنامه داریم از ۲۰۰ سال بعد از آن است، بنابراین از این طریق خیلی نمی‌توان داوری کرد. زمانی می‌توانیم داوری کنیم که ما آمار درستی از تعداد نسخ داشته باشیم نه از تعداد نسخه‌هایی که الان باقی مانده است. ولی آنچه من در ذهن دارم، این است که یک پراکندگی نسبی دارد و اصولاً نسخ خطی قدیمی از شاعران کمتر وجود دارد. به خصوص قبل از قرن ششم و هفتم خیلی کم است و بعد کم‌کم، تعداد نسخ بیشتر می‌شود، ولی اگر به تاریخ ادبیات نگاه کنیم متوجه می‌شویم که اشعار اسماعیل بسیار مورد توجه بوده و در همان قرن هشتم حافظ از کمال‌الدین اسماعیل اسم آورده است.

و رباورت نمی‌کند از بنده این حدیث از گفته «کمال» دلیلی بیاورم

این شعر از مسعود سعد سلمان است ولی کمال آن قدر مشهور بوده است که وقتی کمال از شعر او استقبال کرده، همه فکر کرده‌اند شعر از خود اوست. حتی تصور حافظ هم همین بوده که این شعر هم از کمال است. حتی علامه قزوینی تعجب کرده که شعر کمال‌الدین در کلیله و دمنه هم آمده است. اگر در سبک هندی به نوعی با خلق معانی روبه‌رو هستیم در شعر کمال اسماعیل نیز دیده می‌شود. اصولاً شاعران سبک هندی خودشان را ادامه شعر کمال می‌دانستند و در دوره صفوی که سبک هندی رایج است، اوج دوره کمال اسماعیل محسوب می‌شود. بعد از آن هم افول می‌کند. یکی از دلایل نادیده گرفتن اشعار کمال بعد از این دوره دلایل سخت‌افزاری بود نه نرم‌افزاری که به نبود دیوانش می‌توان اشاره کرد.

امیدوارم که شعر کمال و دیوان او دیده و خوانده شود. نهادهای دولتی هم در این زمینه می‌توانند نقشی را ایفا کنند، مثلاً یکی از دلایل شهرت کمال‌الدین در اصفهان به خاطر دو خیابانی است که به نام اوست. اگر کمال‌الدین در این روزگار بود من مطمئنم که دو کوچه‌ته دنیا به نامش گذاشته بودند، ولی در روزگاری

نسخی که در دسترس شما بود، بیشتر متعلق به چه قرنی بود و با توجه به نسخ متعدد می‌توان این نتیجه را گرفت که مثلاً در قرن هشتم یا نهم اقبال به شعر کمال بیشتر بوده است؟

اولاً تعداد نسخ کمال نشان می‌دهد که کمال چقدر خوانده و به او استناد می‌شده است، حدود ۱۰۰ نسخه از کمال‌الدین اسماعیل داریم که بسیار شگفت‌انگیز است. مثلاً وقتی با معاصران خودش همچون شرف‌الدین شفره یا ظهیرالدین شفره مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که تعداد نسخ شعری به‌جامانده از ایشان بسیار کم است یا نسخه‌ای از ایشان باقی نمانده است، مثلاً از کمال‌الدین کوتاه‌پا که معاصر کمال است هیچ دیوانی باقی نمانده و تنها در تذکره‌ها اشعاری از او نقل شده است و تعدد نسخ کمال نشان می‌دهد که چقدر خوانده می‌شده است و در تذکره‌های قدیم مرتب از کمال اسماعیل صحبت کرده‌اند.

انگیزه اول آنکه رباعیاتی را که در آثار دیگر بود اما در دیوانش چاپ نشده بود، در این تصحیح بیاورم که اتفاق کمی هم نیست. البته یک انگیزه دیگری هم داشتیم که زمانه ما متأسفانه حوصله خواندن قصیده و قالب‌های بلند را ندارد، ولی قالب رباعی به گونه‌ای است که کوتاه است و شاعران در آن پرگویی نکرده‌اند. از این جهت گفتیم این قالب برای تصحیح بهتر باشد و دلیل دیگر این‌که بقیه دیوان کمال‌الدین آن قدر هم تحریف نشده و بیشتر در بین نخبگان رواج داشته است، اما چون رباعیات را مردم می‌خواندند و آن‌ها را حفظ می‌کردند، خیلی تحریف شده‌اند. همچنین از آنجا که رباعیات در پایان نسخ کتابت می‌شدند و ناسخ بی‌حوصله یا خسته بوده است، تعداد این رباعیات را کمتر از آنچه بوده می‌نوشته است. واقعاً این بخش کار هم سخت بود و اگر بخواهم خدایی ناکرده (باخنده) بقیه دیوان را تصحیح کنم، از من وقت کمتری نسبت به تصحیح غزلیات و رباعیات می‌گیرد.

غزلیات کمال

نیز که از خصوصیات سبک خراسانی است بسامد چشمگیری دارد و در بیشتر مواقع به کار رفته است:

به کار عشق تو در هستم آن چنان بیدار که کار من همه بی خوابی است و غم خواری
نکنه قابل توجه دیگر در غزلیات کمال نحوه کاربرد جملات است که در اکثر مواقع کوتاه، روان و به صورتی ساده بیان می‌گردند.

اندیشه کمال آن قدر سیال و جاری است که جای هیچ‌گونه تکلف و پیچیدگی کلام و لفظ در آن جای ندارد. البته این شیوه به خاطر نوع ادبی غزل نیز است که اجازه کلام و سخن مطمئن و مغلق را (بر خلاف قصیده) از شاعر می‌گیرد.

کاربردهای سبک خراسانی نیز در به کارگیری افعال از قبیل استعمال «همی» به جای «می» یا آوردن «ب» بر سر فعل منفی، مشاهده می‌شود:

نیست از آب چشم فایده‌ای

غم تو خشک و تر همی سوزد

پرش (رقص) ضمیر، استفاده از ضمائر متصل در غیر جایگاه خود است. این ویژگی در غزلیات کمال بسامد بالایی دارد و به شکلی دلنشین خود را نشان می‌دهد:

گر ببینم از این پس که نام عشق بری

به جان من که به دست خودت کنم پاره

از دیگر مختصات نحوی برجسته، آوردن دوحرف اضافه برای یک متمم است. این نوع

*** زبان و ساختار دستوری**
دایره لغات و اصطلاحات شعری کمال پهناور و قدرتمند است و غزل وی از آن بی بهره نیست. از نکات مهم در غزل شاعر استفاده بالا از فعل است که خود باعث ایجاد حرکت در غزل می‌شود:

زلفش بگرفتم بیستم گفت: که بگذار

با دزد در آویخته بگذار چه باشد

در مورد نحوه کاربرد افعال باید گفت که اکثراً ساختی تازه (سبک دوره عراقی) دارند، اما

۳. موسیقی درونی: یکی از جلوه‌های خلاق‌المعانی بودن شاعر در این بخش خودنمایی می‌کند. اگرچه غزل کمال با روح و احساس سرورکار بیشتری دارد اما درجای خود نیز مهارت و استادی تمامی در به‌کاربردن آرایه‌های کلامی بروز می‌دهد. استفاده مناسب از ردیف‌های اسمی کم‌کاربرد، واج‌آرایی، تضاد، جناس و دیگر صنایع لفظی نشان‌دهنده اوج هنرنمایی و توانمندی شاعر در این زمینه است.



سیامک رفیعی

نویسنده

سور ماتم

شمعم که ز من هست اثر غم پیدا
شد سوز دلم ز چشم پر نم پیدا
زان نیست مرا سوز ماتم پیدا
که ام گریه و خنده نیست از هم پیدا

شمعم که غذای چشمم از نم باشد
خنده همه گریه، سوز ماتم باشد
شادی و طرب به خواب بینم که گاه
وان نیز چو بیدار شوم غم باشد

این دو رباعی از کمال اسماعیل، به نحوی آشکار، در لفظ و معنا به هم شباهت دارند. هر دو، جهانی اندوه‌بار و ماتم‌زده را ترسیم می‌کنند. گویی کلام بیان‌شده که واکنشی به از دست دادن عزیزی، برپادرفتن ایده‌ای یا دست‌نیافتن به مطلوبی باشد. نگرش شاعر، گسست و انحرافی جدی از نگرش عادی و طبیعی آدمی نسبت به زندگی دارد و این گسست و انحراف محتوایی به شیوه بیان نیز، نشأت کرده است. کمال در این دو رباعی، حاضر به جدایی فرم و محتوا یا مضمون و بازنمایی نیست و قصد ندارد به عقل سلیم و بیان شیوا باج بدهد. کلام پارادوکسیکال کمال، مفهوم ماخولیا را در شعر متجلی می‌کند. ماخولیا به حدی نهایی خودش رسیده و کلام را دچار اختلال کرده است؛ اختلالی که تناقض‌گویی نام دارد. لفظ به جهت سوگواری برای امری که بیان نشده، در تلاطمی ماخولیایی گرفتار شده است. شاعر نوعی خسران و فقدان یا شکست و ناکامی را به تصویر می‌کشد که تناقض را در جهان شعری او ممکن کرده و هستی برای وی فقیر و تهی و تحیف گشته است. در صورت بندی فریود، انسان‌ها با تجربه خسران



یا ناکامی، به دو شیوه برخورد می‌کنند. آن‌ها در مواجهه با از دست دادن مطلوب یا ناکامی در رسیدن به آن، یا به شیوه نرمال و سالم واکنش نشان می‌دهند یا به شکلی بیمارگون و آسیب‌زا. فریود واکنش سالم به خسران یا ناکامی را سوگواری و ماتم تعریف می‌کند. کنش سوگواری همراه با تمام مناسک و آیین‌هایش، به تعبیر فریود، واکنش سالم به خسران یا ناکامی است تا فرد از طریق آن بتواند این خسران یا ناکامی را بپذیرد. در مقابل، واکنش بیمارگون افراد به خسران و یا ناکامی، ماخولیا معرفی می‌شود. فریود ماخولیا را با اندوهگینی و بی‌احساسی و افسردگی یکی می‌داند. ضمن آنکه ماخولیا را به خودشیفتگی و شیدایی ربط می‌دهد. ماخولیا حالتی گنگ و شبح‌گونه‌ای دارد و این امر ناشی از خصلت پارادوکسی آن است؛ در آن واحد هم به وجود مطلوب میل اشاره دارد و هم به از دست

رفتن یا غیاب آن. تجربه ماخولیا در نهایت به بی‌زاری از مطلوب میل ختم می‌شود. ماخولیا در کتب طبی کهن با عناوین مختلفی همچون «مالنخولیا»، «جنون» و «دیوانگی» آمده است. آن را بیماری سوداوی و سبب تغییر در کیفیت مزاج مغز و بازدارنده عقل سلیم و ایجادکننده ترس و غم تعریف کرده‌اند. مسبب این بیماری خلط سودا عنوان شده و بر حسب اینکه این خلط در کدام عضو تجمع یافته باشد، به سه نوع کلی ماخولیای مغزی، مراقی و ماخولیای به مشارکت تمام بدن تقسیم شده است.

از منظری دیگر اما ماخولیا را از این جهت که به لحاظ ماهوی دربرگیرنده عواطف ضد و نقیض (اشتیاق، اندوه، شادی، غم و حتی حس ظریفی از هیجان) است، می‌توان نوعی کیفیت عاطفی در نظر گرفت که وجود این کیفیت در ماخولیا،

آن را به حس تعالی کانتی شبیه می‌کند. کانت حس تعالی را احساسی پیچیده توصیف می‌کند که آمیزه‌ای است از رنج و لذت، از جنبه‌های منفی بی‌قراری و جنبه‌های مثبت حس احترام. ما چنان خود را مغلوب مطلوبمان احساس می‌کنیم که از جان خود بیم‌ناک می‌شویم، اما چون در امن و امانیم قادریم حسی از ترس آمیخته به احترام را تجربه کنیم، تا اینکه دچار ترس واقعی شویم. این عاطفه به تخیلی والا می‌انجامد. ماخولیا لذت تفکر و تعمق را همراه خود دارد و این امر آن را از نوعی زایایی برخوردار می‌سازد. نقطه پیوند ماخولیا با هنر و ادبیات در همین نکته نهفته است؛ آنجا که ماخولیا به مثابه عاطفه‌ای زیباشناختی قلمداد شود.

پدیده ماخولیا در کلام آبرونیک کمال اسماعیل، سربرمی‌زند؛ لذت و رنج درهم‌آمیخته، سوز عین ماتم است و طرب و غم، ممزوج شده‌اند. کلام آبرونیک کمال، به مثابه تجلی پدیده ماخولیا، محرک و مشوقی برای فکر کردن است؛ به تفکر جان دوباره می‌بخشد و آن را گوشمال می‌دهد. این تصویر پارادوکسیکال، درون نظام‌های علی و معلولی معمول زندگی نمی‌گنجد و از طریق عادت‌شکنی و مخالفت با منطقی، خیال ما را پرواز می‌دهد. شاعر عنان عواطف را به کف گرفته و غم جان‌گزا و شادی جان‌افزا را پیش هم نشانده است. او از تجارب زبانی پیشین و معهود، سر باز می‌زند و به جای غرق در بحر غصه، لذت تفکر در احساس ماخولیا را ممکن می‌سازد. کمال در این دو رباعی با ذوق ماخولیایی قادر است لذت متمایزی برای ما به ارمغان آورد. او تلاش دارد از طریق تلاش و تقلا پارادوکسیکال، امر ناگفتنی را برای ما گفتنی سازد.

نیست ترا در جهان ثانی



عدرا دیانی

نویسنده

کمال‌الدین اسماعیل، شاعر قرن هفتم که تیرگی یورش مغولان و اوج فاجعه ویرانی ایران را به خوبی درک کرد، در تحول و دگرگونی غزل نقش بسزایی داشت. غزل و استعاره به سبب ایجاز، مناسب‌ترین ابزار برای بروز و ظهور اندیشه و احساس به‌شمار می‌روند. استعاره در شعر کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی از سنایی نیز پیشی گرفت؛ اما پس از آن، ناگهان استعاره در شعر مولوی به پایین‌ترین میزان رسید؛ سپس، افتان و خیزان این راه طی شد؛ تا اینکه در شعر خواجه نیز دوباره اوج گرفت و سرانجام، در غزل حافظ به نقطه اوج و کمال خود رسید. ناگفته نماند که کمال ذوق شاعری را از پدر بزرگوارش جمال‌الدین به ارث برده بود. او در دوره‌ای نسبت به پدرش شاعری توانمندتر بود و نیز در سرودن ردیف‌ها و قافیه‌های دشوار استادتر. به قول ادیب نامدار معاصر، مرحوم استاد حسن وحید دستگردی، «تاریخ عالم نشان نمی‌دهد که هیچ شاعر یا حکیم بزرگی، فرزندی شاعر و حکیم همسنگ خود داشته باشد و گویی آنچه را طبیعت از ذوق فطری و سخن‌سنجی ذاتی به یک پدر موهبت کرد، تا چندین پشت از فرزندان او کسر می‌کند. تنها این قاعده در استاد جمال‌الدین نقض شده و کمال‌الدین با

پدر در شاعری همسنگ و به عقیده بسیاری از متذوقین، از پدر بالاتر رفته است. «دولت‌شاه سمرقندی نیز در «تذکره الشعراء» یاد کرده است که «سلطان سعید، آغ بیگ گورکان آواز الله برهانه، سخن جمال‌الدین عبدالرزاق را بر سخن فرزندش کمال‌الدین اسماعیل تفضیل می‌نهد و بارها گفتی عجب دارم که با وجود پدر که پاکیزه‌تر است و شاعرانه‌تر، چگونه سخن پسر شهرت زیاده یافته؛ اما این اعتقاد، مُکابره است، چه سخن کمال بسیار نازک‌تر افتاد و سهل ممتنع است.» بررسی اشعار کمال، به‌ویژه غزلیات او نشان می‌دهد که بیشتر بر جنبه دنیاگرایی و عینی تکیه دارد که البته در اواخر عمر به عرفان گرایش پیدا می‌کند. او اشعاری درباره قناعت، ریاضت و عدم اعتنا به امور دنیوی سروده که به ذوق عرفانی او مربوط است. پیروان کمال اسماعیل، امیر خسرو دهلوی، سلمان ساوجی و از همه مهم‌تر حافظ هستند. نکته مهم در ارتباط حافظ و کمال، تأثیری است که خواجه حافظ در سرودن قصیده و غزل از کمال‌الدین عبدالرزاق پذیرفته است؛ به‌عنوان مثال، حافظ در قصیده خویش به مطلع

زدلبری توان لاف زد به آسانی
هزار نکته در این کار هست تا ذاتی



که در مدح خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار است، به این قصیده کمال نظر داشته و در بیتی چند، مضامین و معانی و ترکیب‌های کمال‌الدین را به عاریت گرفته است:

بیار باده رنگین که یک حکایت راست
بگویم و نکتم رخنه در مسلمانی...
کدام پایه تعظیم نصب شاید کرد
که در مسالکِ فکرت نه برتر از آتی...
طرب سرای وزیر است، ساقیا مگذار
که غیر جام می آنجا کند گران جانی

نمونه ابیات زیر هم به تأثیرپذیری عمیق حافظ (در غزلیاتش) از کمال اشاره دارد:

کمال اسماعیل:

بگویم و نکند رخنه در مسلمانی
تویی که نیست ترا در همه جهان ثانی
حافظ:

بیار باده رنگین که یک حکایت راست
بگویم و نکند رخنه در مسلمانی
کمال اسماعیل:

می باز خورم و لیک مستی نکتم
الا به فدح دراز دستی نکتم
دانی غرضم زمی پرستی چه بود
تا همچو تو خویشتن پرستی نکتم
حافظ:

به می پرستی از آن نقش خود برآب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

زمانه و زندگی شاعر رنج کشیده اصفهان

کمال الدین ابوالفضل اسماعیل [ک ل د ن] ابوالفضل اصفهانی از قصیده سراپان معروف و شاعران بزرگ اواخر قرن ششم و ثلث اول قرن هفتم است. پدرش جمال الدین از شعرای قرن ششم بود. در علت اشتهار کمال الدین به «خلاق المعانی» دولت‌شاه سمرقندی گوید: «اما اکابر و شعرا کمال الدین را خلاق المعانی می‌گویند، چه در سخن او معانی دقیقه مضمهرست که بعد از چند نوبت که مطالعه رود، ظاهر می‌شود.» جمال الدین محمد بن عبدالرزاق چهار فرزند داشت که خلاق المعانی سرآمد همه آنان و خلف صدق پدر در شعر و شاعری شد. تاریخ ولادت کمال الدین به درستی معلوم نیست؛ اما با شواهد و قراینی که در دست است، تاریخ تقریبی ولادت او ۵۶۸ است. (لغت‌نامه دهخدا: ذیل واژه کمال الدین اسماعیل)

اوضاع اجتماعی عصر کمال الدین

دوره‌ای که کمال الدین در آن رشد کرد و هنر شاعری‌اش به بار نشست و سرانجام کشته شد، خوفناک‌ترین دوره تاریخ این مرز و بوم (اصفهان) است. دوره حمله مغول‌ها و کشتارهای جمعی و ویرانی‌های موحش و حمله و گریزهای جلال الدین خوارزمشاه، یکی از ممدوحان شاعر، در مقابل آن‌ها و سرانجام فتح اصفهان؛ تمام فجایع این قوم وحشی را نظاره کرده و در شعر خود به تماشای چشم آیندگان گذاشته است. عباس اقبال در تاریخ مغول می‌گوید: «در موقعی که جلال الدین در آذربایجان بود، رمضان ۵۶۲ ق، خبر رسید که عده کثیری از مغول‌ها به سرداری پنج نفر از سران تاتار که مشهورترین ایشان تامماس و تاینال بودند به قصد عراق حرکت کرده‌اند. جلال الدین از تبریز به عراق آمد و چهارهزار نفر از لشکریان خود را بین ری و دامغان برای اطلاع دادن احوال مهاجمان مغول گذاشت، خود به اصفهان رفت و آنجا را به مناسبت اجتماع طرفداران و مهیابودن اسباب کار جنگ مرکز اردوی خویش قرار داد. بعد از آنکه خبر وصول مغول به قریه سین اصفهان رسید، جلال الدین روسای لشکری و امرای خود را که به واسطه نزدیک شدن سرداران تاتار سخت ترسیده بودند به حضور خواست و به خونسردی عجیب و قوت قلبی فوق‌العاده، ایشان را به پایداری و دفاع تحریص نمود، و جمعا قسم یاد کردند که مرگ را بر زندگی اختیار کنند و از مقابل دشمن نگریزند. اما سرانجام در ۶۲۳، یعنی در عهد اوگتای قان، بر اثر نزاعی که بین گروه شافعی و حنفیه اصفهان در گرفت، شافعیه اصفهان با مغول‌ها، که هنوز بر اصفهان مستولی نشده بودند، سازش کردند و قرار گذاشتند که دروازه‌های شهر را به روی ایشان بکشایند و مغول‌ها در عوض حنفیه را قتل عام کنند. مغول‌ها در نتیجه این خیانت وارد شهر شدند و شافعیه و حنفیه، هردو تمامی کشتند و اصفهان را که تا این تاریخ از دستبرد آن قوم خونریز محفوظ مانده بود با خاک برابر کردند.» (اقبال، ۱۳۶۰: ۵۳۲ و ۱۲۲)

اختلاف‌های مذهبی در این دوره به شکل مشاجره و نزاع بین پیروان دو مذهب حنفی و شافعی رخ می‌دهد: «نامه این فرق باهم بحث‌ها داشتند و مایه تحریک عوام‌الناس و برافروختن آتش تعصب در میان آنان می‌شدند که نتیجه این سفاهت‌ها به شکست خوارزمشاهیان و سقوط این سرزمین در برابر وحشی‌ترین قوم تاریخ منجر شد.» (صفا، ۱۳۸۰: ج ۲، ۱۴۷).



اصفهان نیز به‌عنوان موطن کمال الدین، از آتش این اختلاف‌ها و کینه‌توزی‌ها بی‌نصیب نماند و فتح اصفهان به دست مغول به واسطه همین اختلاف‌ها و تعصب‌های بی‌جا واقع شد. کمال الدین از دشمنی‌ها و اختلاف‌های فرقه‌ها در اصفهان این‌گونه یاد می‌کند:

تادردشت هست و جو باره

نیست از کوشش و کشتش چاره

ای خداوند هفت سیاره

پادشاهی فرست خونخواره

تادردشت را چو دشت کند

جوی خون راند او ز جو باره

عدد هردوشان بیفزاید

هر یکی را کند به صد پاره

(کمال الدین، ۱۳۴۸: ۶۹۳)

کمال الدین به این خاطر که بتواند در میان این دو گروه در اصفهان زندگی خود را ادامه دهد و خطری پدیدار نشود، مذهب خود را عیان نکرد و اصفهان، با اینکه وطن وی بوده، اما تداعی گریز در ذهن شاعر بوده است. از دیگر سو، بی‌توجهی به هنر و بی‌مقداری ارزش‌های انسانی و علم و دانش، از پدیده‌های شایع دوران زندگی شاعر است؛ به‌گونه‌ای که این پدیده شوم بر سراسر زندگی شاعر سایه افکنده است.

کمال الدین احتمالاً فرزند سوم از چهار فرزند جمال الدین عبدالرزاق است؛ زیرا در دیوان عبدالرزاق، شاعر به داشتن چهار فرزند اشاره می‌کند. از سویی، کمال الدین در دیوان خود به مرگ برادر جوانش نیز اشاره کرده است.

تاریخ تقریبی ولادت کمال را از قصیده‌ای که پس از وفات پدر خود سروده است، می‌توان چنین برداشت کرد که هنگام وفات پدر، بیست‌ساله بوده است و اگر تاریخ وفات جمال الدین را چنان که گذشت حدود سال ۵۸۸ بدانیم، تاریخ ولادت کمال اسمعیل حدود سال ۵۶۸ باید باشد. (همان: مقدمه، ۵)

کمال الدین از کودکی به کسب کمال پرداخته و علوم مختلف را فرا گرفته است؛ به طوری که در ۱۹ و ۲۰ سالگی علاوه بر شاعری، جوانی فاضل و دانشمند بود. آیات و احادیث و اخباری که ضمن اشعار خود به آن‌ها اشاره کرده دلیل تبصر او در علوم دینی و اصطلاحات علوم مختلف است که در ضمن اشعارش آمده دال بر اطلاع وی از آن علوم است. در قطعه‌ای که بر پشت تقویم نوشته و به ناصرالدین منگلی فرستاده بسیاری از اصطلاحات نجوم را به کار برده است. در ضمن در قصاید و قطعات دیگر، مکرر نام ستارگان و اصطلاحات نجومی، ریاضی و فلسفی را ذکر کرده است.

زاتکه شاخ جود بی برگ و بر است (کمال، ۱۳۴۸: ۱۰۶۲)

او از بیست‌سالگی از نعمت داشتن پدر محروم، و متکفل خرج خانواده‌اش بوده است؛ بنابراین به ممدوحانی محتاج بوده که برای امرار معاش خود و زندگی، گوهر شعر عرضه کند؛ اما این ممدوحان، گرفتار کشمکش‌ها و جنگ و جدل بوده‌اند و کمتر به او رسیده‌اند؛ خاصه که بدخواهان و حاسدان نیز هر روز وی را متهم می‌کرده‌اند و مورد بی‌مهری ممدوحان قرار می‌گرفته است؛ حتی از خاندان صاعدیان که عمری آنان را مدح کرده، رنج فراوان دیده است. (همان: ۶۹)

در قصیده دیگری نیز از موطن خود (اصفهان) و شرایط سخت زندگی یاد می‌کند:

اندیشه بگردم از سپاهان

دوزخ به سه چار چیز خوش‌تر

انواع عذاب‌های دوزخ

هست آن و چهار چیز دیگر

تیمار عیال و خرج بسیار

اندیشه دزد و بیم کافر

(همان: ۶۷۷)

شهادت کمال الدین

کمال الدین اصفهانی دوره وحشتناک حمله مغول را به تمامی درک کرده و به چشم قتل عام مغولان را به سال ۶۳۳ در اصفهان دیده و این رباعی دردناک را بعد از این واقعه خونین سروده است:

کس نیست که تا بر وطن خود گیرد

بر حال تباه مردم بد گیرد

دی بر سر مرده‌ای دوصد شیون بود

امروز کسی نیست که بر صد گیرد

(کمال، ۱۳۴۸: ۳۶۹)

بعد از این واقعه، کمال الدین اسماعیل در گوشه‌ای منزوی شد و خانقاهی برای خود اختیار کرد و در آنجا به سر می‌برد تا در سال ۶۳۵ به دست مغولی به قتل رسید. او را در اصفهان به خاک سپردند و آرامگاه وی در جوباره (جهانباره) اصفهان است. (همان: مقدمه، ۵)

شهرت شعر کمال

آوردن معانی و مضامین دقیق و باریک برای الفاظ صریح و روشن، آن‌هم برای شاعری جوان چون کمال الدین اسماعیل از عوامل اصلی شهرت شعری بوده است. «کمال الدین از همان آغاز جوانی در شاعری شهرت یافته، وصیت شعر و شاعری وی به سرزمین‌های دوردست رسیده است و همین قصاید غریبی که وی در جوانی به نظم می‌آورد، موجب شده است که گروهی درباره او تردید کنند و ناچار وی را مکرر با ردیف‌های دشواری چون "اسب" و "انگور" و غیره آزموده‌اند.» در اشعار کمال الدین اسماعیل کمتر بی‌بیتی است که از زیور مضمون عاری باشد. بسیاری از مضامین نو است و خود شاعر آن‌ها را ایجاد کرده و به طرز نویی آن‌ها را پورانداده است یا وجود التزام‌های دشوار مانند «مو» «نظر» و آوردن ردیف‌های مشکل از قبیل دست، پا، چشم، سر، نرگس، شکوفه، پرده و غیره، شعرا و از حیث معنی و لفظ در حد کمال است. خود نیز به پایه و قدر شعر خود واقف بوده است. کمال اسمعیل در وصف نیز ید طولی داشته و ابیاتی که در وصف اسب، کشتی، آفتاب، پیری، قصر، دوات و غیره سروده دلیل بارز تجزوی در وصف است. (همان: ۶۵-۶۸)

موطن شاعر شهر اصفهان بوده است. بیشتر ایام عمر او در این شهر گذشته و سرانجام در همین شهر نیز کشته شده است. در دیوان کمال الدین رباعی‌ای هست که نشان می‌دهد شاعر سفرهایی به طبرستان داشته است:

طبرستان را شگفت جایی دیدم

نمناک زمین و هوایی دیدم

هر خارینی یافتیم و زوبینی

هر شاخ گیایی ز کیایی دیدم (همان: ۸۸۲)

گویا سفری نیز همراه یکی از ممدوحان خود، رکن الدین صاعد، به نیشابور داشته است (همان، مقدمه: ۸۲).

فرزندان کمال الدین

کمال نیز همچون پدر صاحب چهار فرزند شد که یکی از آن‌ها در آب غرق شد. او در قصیده‌ای درباره مرگ فرزند خود می‌گوید:

همرمان نازنینم از سفر بازآمدم

بدگمانم تا چربی آن پسر بازآمدم

ناگهان در بین ره طفلی جهان نادیده را

در خطر بگذاشتند و با بطر بازآمدم

قره‌العین مرا تنها به جا بگذاشتند

در بیابانی و خود بایکدگر بازآمدم

(همان: ۴۲۹)

رنج‌ها و ناملایمات زندگی کمال الدین

کمال الدین در دوره‌ای می‌زیسته که زمینه برای رشد و پرورش سبک عراقی فراهم شده است؛ اما این شاعر توانا برای امرار معاش به مدح و ستایش روی آورد. ممدوحان او به دلیل انقلاب‌ها و اوضاع نامساعد ایران بر اثر حمله‌های مغول به او توجه کافی نداشته‌اند و از طرفی حسادت بدخواهان به این شاعر آفرینشگر جوان سبب شد که مدام در میان کلام از کسادی بازار شعر گلایه داشته باشد. «کمال الدین اسماعیل از شاعرانی است که در سراسر زندگی رنج‌ها و ناراحتی‌های گوناگون دیده است. اهم این رنج‌ها که شاعر از آن گله بسیار کرده، کسادی بازار شعر بوده که بر اثر نابسامانی‌های زمان او پدید آمده است و در دیوان او اشعار بسیار در این باره می‌توان یافت. قصیده‌ای در مذمت شعر و شاعری با مطلع زیر سروده است:

به چشم عقل نگه می‌کنم یمین و یسار

ز شاعری بتر اندر جهان ندیدم کار

(همان: ۷۰)

یادرجای دیگر از بی‌اعتنایی به شعر گلایه می‌کند:

شعرا را گر بود وقتی رونقی

این زمان باری عجب مستنکر است

بلبل طبعم نواکم می‌زند



حمیدرضا قانونی

عضو هیئت‌علمی
دانشگاه پیام نور



جواد پاشایی

دانشجوی دکتری زبان
و ادبیات فارسی دانشگاه
فردوسی مشهد



کمال الدین در دوره‌ای می‌زیسته که زمینه برای رشد و پرورش سبک عراقی فراهم شده است؛ اما این شاعر توانا برای امرار معاش به مدح و ستایش روی آورد. ممدوحان او به دلیل انقلاب‌ها و اوضاع نامساعد ایران بر اثر حمله‌های مغول به او توجه کافی نداشته‌اند و از طرفی حسادت بدخواهان به این شاعر آفرینشگر جوان سبب شد که مدام در میان کلام از کسادی بازار شعر گلایه داشته باشد.

کمال خلق معانی



شواهد مناسبی برای اثبات خلاق المعانی بودن کمال یافت، در نگاه متنوع شاعر به تصاویر کلیشه‌ای با زاویه‌های بسته است. کمال با استدلال و نگاه متفاوت، لباس جدیدی بر اندام تصاویر تکراری و کهنه می‌پوشاند و با حسن تعلیل تصاویر شعری خود را توسعه می‌بخشد:

**ز تنگ چشمی غنچه اگر چه زر دارد
دهان بر ابر گشاید وزو عطا گیرد**

اگرچه فارغی از مرگ و زندگانی من
۵. ایجاز: یکی دیگر از شاخصه‌های سبکی کمال ایجاز است که نمونه‌های ارزشمندی از این هنر ادبی را در غزل خود نشان داده است:

**تاصبا شد حله باف و ابر شد گوهر فشان
هیچ لعبت در جهان خالی ز طوق
ویاره نیست**

۶. حسن تعلیل: یکی از بسترهایی که می‌توان

۲. تشخیص: ذهن شاعر در میان اشیا و عناصر بی‌جان طبیعت سیر می‌کند و به کمک نیروی تخیل به آن‌ها جان می‌بخشد. تشخیص در میان غزلیات کمال از بسامد بالا و نمود خاصی بهره می‌برد و شاعر از توانایی بالایی در به‌کاربردن این صنعت از خود نشان می‌دهد. لحن افسونگر کمال در وجود عناصر بی‌جان طبیعت، رسوخ می‌کند و رستاخیزی در میان آنان برپا می‌کند. تشخیص در غزل کمال به دو گونه فشرده و گسترده تقسیم می‌شود. در نوع گسترده آن، شاعر اوصافی را به مفاهیم طبیعی نسبت می‌دهد:

**باد برخاک ترکتازی کرد با عروسان خفته
بازی کرد
ابراز آب دیده وقت سحر جام شاخ را
نمازی کرد**

**غنچه را بر سماع بلبل مست وقت خوش
گشت و خرقة بازی کرد**
نوع فشرده تشخیص (استعاره مکنیه) بیشتر به شکل ترکیب اضافی اتفاق می‌افتد:

**سرشک ژاله زرخسار لاله رونق یافت
گهر هرآینه از جوهری بها گیرد**

۳. اغراق: یکی از شاخصه‌های ادبی کمال در غزل، اغراق است. شاعر قصیده سرای قرن هفتم این خصوصیت قصیده را به غزل خود انتقال داده است و به بهترین شکل ممکن از عهده آن برآمده است.

**تمن چو موی شد از عشق و خرم آری
که هیچ فرق میان من و میان تو نیست**
(همان: ۶۳)

۴. تضاد: کمال در استفاده از مقابله الفاظ نیز تعمد و استادی تمام دارد و زیبایی‌های این شاخصه فکری، شیرینی غزل‌های کمال را دوچندان می‌کند.

به بوی وصل توام زنده وز غمت مرده

اصلی‌ترین عناصر شعری که به واسطه تخیل و احساس شاعر خلق می‌شود، صور خیال است. روابط بین اشیا توسط ذهن شاعر کشف می‌شوند و زبان خیال‌انگیز وی این روابط را در قالب لفظ، تصویرسازی می‌کند. کمال نیز همچون دیگر شعرا از تشبیه، استعاره، مجاز، تشخیص، کنایه، اغراق و دیگر آرایه‌های بدیعی برای آفرینش تصاویر خلاقانه استفاده کرده است. اشعار چندلایه کمال خواننده را بر آن می‌دارد تا برای فهمیدن بعضی ابیات، تعمق و تفکر بیشتری به کار بندد. شعری که در زمانه خود نمونه بی‌بدیل هنرمندی و خیال‌انگیزی است. تحلیل عناصر خیال در غزل او این تعاریف را اثبات می‌کند:

۱. تشبیه: یکی از اصلی‌ترین روش‌های آفرینش ادبی است و تقریباً در اکثر آثار ادبی جای خود را باز کرده است. تازگی مهم‌ترین ویژگی تشبیه در غزلیات کمال است. نگاه نو به عناصر طبیعی و انتزاعی را می‌توان در بطن اشعار وی حس کرد. تصاویر شعری او حاصل ارتباط قوی ذهن و طبیعت است و نتیجه آن ایجاد تصاویر مبتکرانه و عاری از تقلید است. تشبیهات کمال بیشتر از نوع حسی به حسی است اگرچه تشبیهات عقلی نیز جایگاه خود را در ذهن خلاق وی باز کرده است:

**در انگله های زلف مشکینت افکند
زمانه گوی دل‌ها
بشکسته به جو بیار عشقت
سنگین دل تو سوی دل‌ها**

اگرچه در دوره شاعری کمال، تصاویر از پوسته نازک حس جدا می‌شوند و به مرز پیچیدگی و انتزاع نزدیک می‌شوند، اما کمال به حفظ نگاه آفاقی خود پایبند است و طبیعت و وابستگان آن بزرگ‌ترین منبع الهام اوست.

مقبره کمال اسماعیل

اگر درون مقبره را نگاه کنید، در ابتدا حتی شاید آنجا به نظرتان مکان متروکه‌ای باشد که کارگران از سنگ بلند وسط آنجا که در واقع قبر خود کمال اسماعیل است، به عنوان میز برای قراردادن وسایل چای و لباس‌های خود استفاده کرده‌اند. ولی در آنجا اگر خوب چشم بنابانید، لوحی سنگی را می‌بینید به قلم حمید دوازده‌امامی که بر دیوار روبه‌روی درب وجود دارد و شرحی است بر احوال کمال. همچنین به پیشنهاد دکتر جمشید مظاهری کنیه‌ای به خط نسخ بر دیوار آنجا نصب کردند که روی آن نوشته شده «الواثق بالملک المتعال اسماعیل جمال» که به گفته‌ای، این مهر کمال اسماعیل است. مقبره کمال اسماعیل متولی ندارد و کلید آنجا اغلب دست یکی از همسایگان مقبره است. صدحیف و افسوس که تمام طول سال مقبره‌اش بسته

مغولان بعد از حملات گسترده‌ای که به اصفهان برای از بین بردن سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه داشتند، سرانجام با کمک شافعیان وارد اصفهان شدند و دست به قتل عام مردم زدند. اما در میان قتل‌عام مردم به دست مغولان، کمال‌الدین اسماعیل شاعر نیز اینطور که در تاریخ آمده است، به دست یکی از غلام‌بچگان مغول در خانه خود به قتل رسید و در همانجا دفن شد. امروزه قبر او در محله جویباره اصفهان، در گوشه‌ای از خیابان کمال قرار دارد. با گذر از پارکی در کنار خیابان به بنای کوچکی بر می‌خورید که وقتی نزدیک آن شوید، از لابه‌لای دیوار آجری‌اش با چینش لانه زنبوری می‌توان داخل مقبره را دید. مقبره غبارگرفته و عاری از هر نوع تزئینات مقابر دیگر است. گاهی نیز از کنار آنجا که رد شوید، کارگرانی مشغول به کار هستند.



هاجر مهر جویان

نویسنده

علاوه بر مقبره بوده، جایی زیبا و گلگاری شده و همچنین بنای بزرگ جهت ایجاد کتابخانه‌ای در کنار مقبره این شاعر بزرگ که حقا حرکتی درست و بجا بوده است. اما آنچه مسلم است طبق گفته دکتر هنرفر و همچنین گزارش‌های جدیدتر از مقبره کمال اسماعیل، همه از وضعیت اسفناک این مقبره نشان دارد. اقداماتی نیز برای بهبود آن انجام گرفته، ولی آنچه به چشم می‌آید شوربختانه در روزگار حاضر نیز هنوز وضعیت نامطلوب این مکان برقرار است.

عده‌ای دلیل تبدیل شدن آنجا به سنگ تپیاخورده‌ای در میان دیگر آثار تاریخی شهر را در اثر رفتارها و درگیری‌های نهادهای مسئول می‌دانند. مقبره این شاعر هرگز به جایی که برایش تعبیه دیده بودند، منتقل نشد و هنوز بعد از سالیان، در همان محل همیشگی خود خاک دوران می‌خورد و دور از چشم مردم این شهر قرار گرفته است، در حالی که برای آنجا می‌توانست اتفاقات بهتری بیفتد، به جای آنکه فقط دو خیابان را امروز به نام این شاعر بزرگ اصفهانی داشته باشیم.

به سفارش مرکز آفرینش‌های ادبی قلمستان اصفهان

صفحه‌آرا رضا موحدی فرد
ویراستار عذرا دیانے

شورای علمی دکتر الهه رضایی، دکتر حمیدرضا قانونی و دکتر جواد پاشایی
با تشکر از شیوا رضایی، رعنا الماسی، فیروزه اکبری و عاطفه صفری

صاحب امتیاز شرکت فرهنگ، هنری و مطبوعاتی پیام اصفهان زیبا
مدیرمسئول قدرت‌اله نوروزی
سرمدیر امیر طاهری
دبیر ویژه نامه افسانه دهکامه



اصفهان زیبا
مشتاق